



میرزا حسین خاتون‌آبادی

دشواری همواره در نهاد جهان وجود دارد. از دیرباز چنین بوده است که: «گنج و مار و گل و خار و غم و شادی به هم اند، اما همواره چنین است که: «اِنَّ مع العسر يسرا».

کمترین خسنی که خواندن تاریخ دانشوران دارد، آگاهی از دشواری هایی است که پذیرا شده و از آن گذشته‌اند و از آن کاروان رفته، تنها آتشی به منزل مانده است تا رهروان را درس عبرتی باشد و به آن ها نشان دهد که هرگز از رحمت الهی نومید نشوند و در دشوارترین لحظات، یاری خداوندی را دست‌کم

نگیرند.

میرمحمدحسین خاتون‌آبادی مانند دیگر مردم نیمه اول قرن دوازدهم، پس از سقوط صفویه، روزهای بسیار سختی را گذرانده است.

دریغا که گزارش‌های خودنوشت از آن دشواری‌ها چندان زیاد نیست، به ویژه از عالمانی که در آن ورطه گرفتار آمده بودند. بدین روی، سطورى گرچه مختصر، از اجازه‌روایی مبسوط «مناقب الفضلای خاتون‌آبادی، فرصتی پیش می‌آورد تا قطره‌ای از دریای این مسائل را بخوانیم، گرچه چشیدن آن مصائب، فراتر از دیدن است، احساس سوختن است که به تماشای واژه‌ها مقدور نیست.

باری، در شدت گرفتاری‌ها، این حدیث شریف -که بارها در طول زندگی تجربه شده است- به انسان امید می‌دهد که امام صادق<sup>(ع)</sup> فرمودند:

كُلِّ لِمَا لَا تُرْجُو أَرْجَى مَثَلُ لِمَا تُرْجُو فَإِنَّ مُوسَى بَنَ عَمْرَانَ<sup>(ع)</sup> خَرَجَ لِيُثْبِتَ لَنَا لَهْلِيَةَ نَارِ أَفْرَجَعَ إِلَيْهِمْ وَ هُوَ رَسُولُ نَبِيِّ فَأَضْلَعَ ... تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَفْرَعٌ عِيدَهُ وَ نَبِيُّهُ مُوسَى<sup>(ع)</sup> فِي لَيْلَةٍ وَ هَكَذَا يُفَعَّلُ ... تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِالْقَائِمِ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَكْمَةِ<sup>(ع)</sup> يُضْلَعُ لَهُ أَفْرَعٌ فِي لَيْلَةٍ كَمَا أُضْلِعَ أَفْرَعٌ نَبِيُّهُ مُوسَى<sup>(ع)</sup> وَ يُخْرِجُهُ مِنَ الْحَيَوةِ وَ الْغَيْبَةِ إِلَى ثَوْرِ الْفَرَجِ وَ الظُّهُورِ:

بدانچه ناامیدی، امیدوارتر از آنچه امید می‌داری، باش؛ زیرا موسی بن عمران<sup>(ع)</sup> رفت تا برای خانواده خود شعله‌ای آتش بیاورد، اما به‌زد ایشان آمد. درحالی‌که رسول و پیامبر بود و خدای تعالی کار بنده و پیامبرش موسی<sup>(ع)</sup> را در یک شب اصلاح فرمود و با امام قائم، دوازدهمین ائمه<sup>(ع)</sup>، نیز چنین کند. در یک شب کارش را اصلاح فرماید، همچنان که کار پیامبرش موسی<sup>(ع)</sup> را در شبی اصلاح فرمود و او را از حیرت و غیبت به روشنایی فرج و ظهور درآورد. (کمال‌الدین وتمام‌النعمه، ج یک ص ۱۵۲).

رایه‌گوش جان بشنویم و بسپاریم.

متن گزارش:

از وقتی دست چپ را از راست شناختم، به پی‌ریزی خانه معرفت پرداختم، بدین روی چراغ علم را برافروختم و خرمن جهالت را سوختم. خادای مهلت و توفیق داد تا به منابع علوم الهی دست یافتم و به تحصیل دانش شتافتم.

کثرت عالمان در شهرها سبب شد معارف الهی گسترده‌تر شود. در مدارس فراوان، محدثان و فقیهان و روایان اخبار ائمه اطهار<sup>(ع)</sup> با احتیاط‌های علمی و رعایت اخلاق تحقیق و تلاش در علم و عمل به‌گونه‌ای که در زمان‌های پیشین مانند آن کمتر دیده می‌شود- به نشر علم می‌پرداختند.

بدین روی، بیشتر عمر را در همراهی و معاشرت با آنان و حضور در مجالس علمی ایشان و شاگردی نزد آن بزرگ‌مردان گذراندم و بیشتر آثار دانشمندان امامیه را نزد آنان خواندم. از برخی از آنان، اجازه روایت گرفتم و گرهِ‌های اندیشگی را در محضر آنان گشودم، در محضر مردانی که به تعبیر قرآن:

«وَلَا تَلْهَمُهُمْ تِجَارَةً وَ بَیْعٌ عَنْ ذِكْرِهِ...» (نور: ۳۷ و ۳۸).

در این زمان، عموم مردم به‌میمنت نشر علوم اهل بیت<sup>(ع)</sup>، در امن و سلامت و نعمت و احسان و عافیت و رزق گوارای گسترده بودند و این از فضل خدای منان و لطف خاص خداوند بر آنان بود.

اما خوی انسان چنان است که وقتی به‌رفاه برسد، احساس استغنا و طغیان می‌کند، لذا نعمت خدا را از یاد برند. در نتیجه به‌غضب الهی گرفتار آمدند و نعمت به‌نقمت بدل شد، چنان که در قرآن کریم می‌فرماید:

«وَضُرِبَ...» مثلاً قریه کانت آمنه مطمئنه بآئینا رزقها رغا من کل مکان فکفرت بأنعم... فأذاقها... لباس الجوع والخوف بما كانوا يصنعون (نحل/ ۱۱۲).

لذا زمان عوض شد و به‌تدریج ظلم و فسق و گناه در بیشتر شهرهای ایران رواج یافت، پس ساکنان آن در گرفتاری و محنت و دشواری افتادند. علم ضعیف شد و آثار آن به‌ناپودی گردید. احوال عالمان تغییر یافت، تا آنجا که هر کدام سرونوشتی پیدا کرد: ذلت، گمنامی، آوارگی و حتی قتل.

شهر اصفهان به‌دست نیروهای شاه افغان محاصره شد. طعام را از آن بازداشتند. قحطی و گرانی پیش آمد. گرسنگی همه را از پای درآورد.

بسیاری از زندگان مانند اموات غیرمدفون، از شدت ناتوانی در خانه‌های خود زندانی شدند. جمعی نیز از شهر گریختند و گرفتار سپاهیان دشمن شدند. دشمنان، مردان و کودکان آن‌ها را کشتند. زنان آن‌ها را به اسارت گرفتند و اموالشان را غصب کردند، تا آنجا که بیشتر ساکنان این دیار، یا بیمارند یا مجروح یا کشته‌هایی که بر روی خاک افتاده‌اند.

سلطه افغان‌ها، نابودی را به یادگار آورد. خانه‌های آباد به ویرانه بدل شد و شهرها به دیار یتیمان و مسکینان. اسفا بر این دیار و اهل آن، به ویژه دوستان و آشنایان! دردا بر تخریب مدارس و معابد و فقدان دانشوران و فاضلان و نیکان! چه مصیبتی است نابودی کتاب‌های فقیهان و محو آثارشان! اینک آنچه گفتم، شکایت از روزگار ستمکار نبود، بلکه به‌پیشگاه خدایم شکوه آوردم. من خود در این وضع، به‌کنک وزندانی و غصب اموال گرفتار آمدم. ولی خدای متعال به لطف خود بر من منت نهاد، آبرو، حیات، ایمان، بقای بعضی فرزندان و بستگان و شماری از دوستان را به من ارزانی داشت.

من در این حال، حمد خدا می‌گفتم و آسانی خروج از این وضع را از خدایم امید می‌بردم، درحالی‌که به‌صبر تمسک می‌جستم؛ زیرا می‌دانم و باور دارم که: «الصبر مفتاح الفرج»، امور خود را به‌خداوند سپردم و از او اجر خواستم.

اما به‌سبب دشواری‌ها، در شهر خود نتوانستم بمانم، بدین‌روی به روستای خاتون‌آباد کوچیدم. همراه با گروهی از برادران دینی و دوستان متقی، وقتی این روستا را من یافتم که روزی از هرسوی بدان می‌رسد... آرامش یافتم. بار دیگر خدای سبحان را حمد گفتم و در آن دیار، با توکل بر خدا، اقامت گزیدم.

«لعل...! یحْدث بعد ذلک امر» (طلاق/ ۱).

«و من يتوکل علی...! فهو حسبه»...! بالغ امره قد جعل...! کلّ شیء...! قدراً» (طلاق/ ۳).

گفت وگوی شهرآرا با دکتر محمدعلی مهدوی‌راد، عضو هیئت علمی دانشگاه تهران درباره فعالیت‌های ضدمارکسیستی استاد محمد تقی شریعتی

# یک تنه در مقابل مارکسیست‌ها ایستاد



کتاب «مخاض استاد محمد تقی شریعتی در میان مردم مشهد» دهه ۴۰ خورشیدی

چیزی نگرفته‌ام و تعهدی هم ندارم، ما اصرار کردیم. استاد کاغذی برداشت و با خطی بسیار زیبا امتیازنشر را به اسم دوستم نوشت. در ادامه به استاد گفتیم: «در این یادداشت از [حق التالیف، چیزی مرقوم نکردید؟، استاد در پاسخ گفت: «نمی‌خواهم». دوباره اصرار کردیم، استاد نپذیرفت و گفت: «آقا! من زهدنمایی نمی‌کنم؛ برای هر آنچه نوشته یا گفته‌ام، چیزی نگرفته‌ام. زهدنمایی نمی‌کنم. نمی‌خواهم مسائل معنوی را با امور دیگر مخلوط کنم».

فهرست کتاب، «فایده و لزوم دین» را تنظیم کردم و خدمت استاد بردم. استاد عناوین را نگام می‌کرد و گویا بر بال خاطره سوار، به گذشته‌ها سفر می‌کرد که چگونه برای هدایت مردم می‌جوشید و برای پر کشیدن فضائل «آل...» می‌کوشید و سرشار از هیجان می‌شد. یادآوری می‌کنم که از مجموعه هجده سخنرانی این مجموعه، گفتارهای دهم و یازدهم درباره امام علی<sup>(ع)</sup> است که در ضمن گفتار دهم و به هنگام بازنگری دریا نوشت، بحث بسیار ارجمندی را رقم زده است. درباره ایمان ابوطالب که خواندنی است و گفتار چهاردهم درباره قیام امام حسین<sup>(ع)</sup> است، بسیار پرکنته و دیده‌گشا. پس از تاملی سر برداشت و با سوز و گداز گفت: «آقا! من که این همه از مولا و اهل بیت دم می‌زدم، چرا به من این چیزها رامی‌گویند؟» من گفتم: «استاد! کتاب خلافت و ولایت، نشانگر عشق شما به مولاست». استاد گفت: «این‌ها جزئی از ده‌ها سخنرانی من درباره مولا و ولایت و شخصیت علی<sup>(ع)</sup> و اهل بیت<sup>(ع)</sup> است که چون ضبط نشد، بر باد رفت. این جمله اخیر را دوبار با حسرت

باز می‌گشتم؛ چون یک نفر را هدایت کرده بودم. هنگامی که افرادی از حزب توده در مقابل استاد شریعتی سخن می‌گفتند، استاد به آنان کمک می‌کرد و حتی نکاتی به آن‌ها می‌آموخت و در پایان سخنان آنان، شروع به نقد می‌کرد، رفتار و برخورد او همچون رفتار پیامبر<sup>(ص)</sup> با افرادی بود که اسلام نیاورده بودند.

● شما درآمده‌سازی و چاپ کتاب «فایده و لزوم دین» با استاد شریعتی همکاری کرده‌اید، پونه این همکاری چه بود؟

یکی از آثار ارجمند استاد محمد تقی شریعتی مزینانی، کتاب «فایده و لزوم دین»، است که بازنگری و بازنگاری هجده سخنرانی است در «رادیو، خراسان. روزی در آن روزگاران تحصیل در مشهد، یکی از دوستان به بنده گفت کتاب «فایده و لزوم دین»، استاد شریعتی برای نسل جوان اهل مطالعه، بسیار سودمند است و بسیار به سراغ آن می‌آیند و در بازار نیست، خوب است باهم به محضر استاد برویم و اجازه چاپ مجدد را بگیریم.

پذیرفتم و رفتم. استاد ابتدا نپذیرفت و گفت: «چه نیازی هست؟» گفتم: «استاد! در بازار کتاب نیست، و استاد که محل مراجعه بود به ویژه به لحاظ جایگاهی که داشت، بالاخره پذیرفت و گفت: «من نسخه‌ای ندارم. پس نسخه‌ای بیاورید تا نگاهی بکنم. من نسخه خودم را که به قطع جیبی بود، خدمتش تقدیم کردم، پس از چند روز رقم تحویل بگیرم. استاد قسمت‌هایی را که لحن تند و گزنده‌ای درباره دستگاه حکومت داشت، به گمان اینکه اجازه نشر نمی‌دهند، حذف کرده بود. گفتم: «استاد! شیرینی و جاذبه‌اش به همین هاست». لحنی زد و گفت: «شما جوان‌ها پرشور و حرارتید، اگر این گونه می‌پسندید باشد، گفتم شاید اجازه نشر ندهند.

کتاب را گرفتم و خرسند به‌پیش دوستم بردم. او به من گفت: «چیزی مرقوم نفرمودند؟» گفتم: «مثلاً چی؟» گفت: «اجازه نشر!» گفتم: «من نخواستم». سپس به محضر استاد برگشتم و به او گفتم: «این کتاب را قبلاً ناشرانی چاپ کرده‌اند، آن‌ها مدعی نمی‌شوند؟»

در پاسخ گفت: «من با کسی قراردادی ندارم و از کسی

آن جوان از من نشانی گرفت و من نیز از او. پس از آن از آقای علیزاده پرسیدم: «مگر پدر دکتر در مشهد زندگی می‌کند؟» گفت: «بلی»، و این بار در مقابل پرسش من از نشانی منزل استاد، گران جانی نکرد و نشانی داد و من فردای آن روز به محضر استاد شتافتم؛ «جهانی بنشسته در گوشه‌ای». از آن پس هر هفته به محضر آن

بزرگوار می‌رسیدم. روزگار کِهولت آن بزرگوار بود، بسیار تکیده و به اصطلاح «بازنشسته». از استاد شهید مطهری بشنید که نوشته است: «... نشانه‌ای که از آن همه بی‌خوابی‌ها و تلاش‌های پیگیر و طاقت فرسا باقی مانده است، یکی پیروی و فرسودگی زودرس استاد شریعتی است که او را حدود بیست سال پیرتر و فرسوده‌تر نشان می‌دهد...». در این دیدارها افزون‌بر آشنایی با بسیاری از چهره‌های برجسته جامعه فکری و دینی، بهره‌های فراوانی درحد توان و ظرفیتی که داشتم، از محضر استاد می‌بردم. استاد با نهایت مهربانی و فروتنی، همگان را می‌پذیرفت و با حوصله به پرسش‌ها گوش می‌داد و پاسخ می‌داد.

● استاد شریعتی سال‌ها در مسیر مبارزه با اندیشه‌های مارکسیستی، تلاش کرد. به نظر شما، این تلاش‌ها تا چه اندازه

در نابودی این تفکرات مؤثر بود؟ از استاد شریعتی شنیده بودم که «من در دانش‌سراها مفت درس می‌دادم و برای اینکه نفوذ کنم و حرف‌هایم را بسنم، پولی نمی‌گرفتم. زمانی که می‌شنیدم یکی از دانش‌آموزها جذب مارکسیست‌ها شده، قلم به‌درد می‌آمد اما با خود می‌گفتم که یک نفر است و مشکل بزرگی نیست. ولی زمانی که خبر جذب یک معلم را می‌شنیدم، تمام وجودم آتش می‌گرفت. شب‌ها با فانوس به در خانه‌ای معلم می‌رفتم. گاهی در می‌زدم اما باز نمی‌کردند یا همسر آن معلم در را باز می‌کرد. به داخل خانه می‌رفتم. به او می‌گفتم مگر امام صادق<sup>(ع)</sup>، امام باقر<sup>(ع)</sup>، علی بن ابیطالب<sup>(ع)</sup> و نهج البلاغه چه چیزی کم دارد که تو به سراغ این‌ها رفته‌ای؟

وقف نامه‌ای از انیس الدوله، همسر ناصرالدین شاه. روی نسخه‌ای از بحارالانوار مجلسی برجای مانده است که نشان می‌دهد او یک دوره کامل بحار را وقف کرده است. انیس الدوله یا دراصل فاطمه، دختری یتیم از اهالی روستای امامه -روستایی در نزدیکی قشم- بود که چوپانی می‌کرد. شاه در مسیر شکار او را دید و با وی صحبت کرد و عاشقش شد. سپس به حرم سرای

شاهی آمد و پس از مرگ جبران، سرآمد همسران ناصرالدین شاه شد. نشان حمایل آفتاب و تمثال هما یونی را دریافت کرد و رئیس اندرونی شاه شد. انیس الدوله در یکی از سفرهای ناصرالدین شاه ت مسکو هم رفت، اما به صلاح دید برخی همراهان شاه به تهران بازگشت. وی به انجام کارهای خیر می‌پرداخت و در شمار زنان مؤثر در آن دوره به‌شمار می‌آمد.

قرآن کریم زبانی آشکار و پیامی به‌روشنایی روز دارد، اما همین زبان آشکار از دو زاویه نیازمند توضیح است، نخست از نظر فاصله زمانی میان گوینده و مخاطب و دوم از نظر تبیین برخی تعابیر هنری تا مخاطب ابعاد مفهومی این تعابیر را درک کند. رسالت این کتاب درباره نکته نخست، آن است که گردوغبار زمان را بردارد تا مخاطب را در فضای نزول قرآن بگذارد. درباره نکته دوم نیز به‌بعد وضعی و مجازی واژگان قرآن می‌پردازد. کتاب «طنز مقدس» باتوجه‌به دو عنصر زبان کنایی



**دکتر مهدوی راد:**  
**از استاد شریعتی شنیده بودم که «من در دانش‌سراها مفت درس می‌دادم و برای اینکه نفوذ کنم و حرف‌هایم را بسنم، پولی نمی‌گرفتم. زمانی که می‌شنیدم یکی از دانش‌آموزها جذب مارکسیست‌ها شده، قلم به‌درد می‌آمد ولی زمانی که خبر جذب یک معلم را می‌شنیدم، تمام وجودم آتش می‌گرفت. شب‌ها با فانوس به در خانه‌ای معلم می‌رفتم. به او می‌گفتم مگر امام صادق<sup>(ع)</sup>، امام باقر<sup>(ع)</sup>، علی بن ابیطالب<sup>(ع)</sup> و نهج البلاغه چه چیزی کم دارد که تو به سراغ این‌ها رفته‌ای؟**

● شما سال‌ها در حوزه علمیه مشهد تحصیل کرده‌و از محضر استادان بنام این شهر بهره‌برده‌اید. در آن سال‌ها نقد اندیشه‌های دکتر شریعتی در مشهد، رواج پیدا کرده بود. علت علاقه به آشنایی شما با استاد محمدتقی شریعتی چه بود؟ آن سال‌ها آغاز اوج گیری اندیشه‌های زنده یاد دکتر علی شریعتی بود که واکنش‌های گوناگونی را در سطح جامعه به دنبال داشت و در شهرهایی، مخالفت‌هایی را برانگیخته بود، از جمله در شهر مقدس مشهد. به‌یاد دارم در یکی از سال‌ها مهم‌ترین رویکرد منبرهای مشهد، نقد آرای شریعتی بود، از جمله شیخ محمدرضا نوغانی از وابستگان رژیم شاهنشاهی و سخنگوی محافل آن چنانی که یک‌ده روز در نوغان و در مسجد امام رضا<sup>(ع)</sup> برپایه جزوه‌های «دکتر چه‌می‌گوید؟» بر ضد دکتر شریعتی سخن می‌گفت. ما نیز که در آغازین سال‌های طلبگی به‌سر می‌بردیم، به همین جریان غالب به اصطلاح «مخالفت با شریعتی» پیوسته بودیم. روزی در آستانه یکی از درهای ورودی مسجد گوهرشاد یک کتاب فروشی مستقر بود، درکنار صاحب آن کتاب فروشی که دوست دیرینه‌ام بود، ایستاده بودم که جوانی خوش‌سیما از راه رسید و از یکی از آثار دکتر شریعتی پرسید. بنده در آن روزگار جوانی با احساس مسئولیت هدایتگری، شروع کردم به نصیحت کردن آن جوان و تاخت‌وتاز به شریعتی و آرا و افکار او، درحالی‌که حتی یک کتاب از آن بزرگوار نخونده بودم. آن جوان عزیز گویا به فراست دریافت که همه‌گفته‌های من با واسطه است، از این‌رو در نهایت ادب گفت: «شما روحانی هستید، باید موضع اصلاح و نصیحت داشته باشید، ولی بهتر است نوشته‌های شریعتی را بخوانید و در آن‌ها دقت کنید و به نقد آرای او بپردازید. این‌گونه اشکالی که ندارد هیچ، بسیار هم خوب است». بنده چنان که افتد و دانی، از خدایش که پنهان نیست چرا از بنده‌اش پنهان باشد، کمابیش شرمنده شدم. آن بزرگوار در ادامه از نشانی منزل پدر دکتر شریعتی یعنی استاد محمدتقی شریعتی پرسید که با گران جانی دوست عزیز ما، آقای علیزاده، روبه‌رو شد. این دیدار کوتاه دو نمره بزرگ داشت: یکی دوستی با آن جوان نیک‌اندیش بر اطلاع که بعدها وی از هجرت من به قم، موجب همکاری‌های بسیاری شد و در مسیر تبادل اسناد مبارزه و دیگری، آشنایی با استاد محمدتقی شریعتی مزینانی.

● شما سال‌ها در حوزه علمیه مشهد تحصیل کرده‌و از محضر استادان بنام این شهر بهره‌برده‌اید. در آن سال‌ها نقد اندیشه‌های دکتر شریعتی در مشهد، رواج پیدا کرده بود. علت علاقه به آشنایی شما با استاد محمدتقی شریعتی چه بود؟ آن سال‌ها آغاز اوج گیری اندیشه‌های زنده یاد دکتر علی شریعتی بود که واکنش‌های گوناگونی را در سطح جامعه به دنبال داشت و در شهرهایی، مخالفت‌هایی را برانگیخته بود، از جمله در شهر مقدس مشهد. به‌یاد دارم در یکی از سال‌ها مهم‌ترین رویکرد منبرهای مشهد، نقد آرای شریعتی بود، از جمله شیخ محمدرضا نوغانی از وابستگان رژیم شاهنشاهی و سخنگوی محافل آن چنانی که یک‌ده روز در نوغان و در مسجد امام رضا<sup>(ع)</sup> برپایه جزوه‌های «دکتر چه‌می‌گوید؟» بر ضد دکتر شریعتی سخن می‌گفت. ما نیز که در آغازین سال‌های طلبگی به‌سر می‌بردیم، به همین جریان غالب به اصطلاح «مخالفت با شریعتی» پیوسته بودیم. روزی در آستانه یکی از درهای ورودی مسجد گوهرشاد یک کتاب فروشی مستقر بود، درکنار صاحب آن کتاب فروشی که دوست دیرینه‌ام بود، ایستاده بودم که جوانی خوش‌سیما از راه رسید و از یکی از آثار دکتر شریعتی پرسید. بنده در آن روزگار جوانی با احساس مسئولیت هدایتگری، شروع کردم به نصیحت کردن آن جوان و تاخت‌وتاز به شریعتی و آرا و افکار او، درحالی‌که حتی یک کتاب از آن بزرگوار نخونده بودم. آن جوان عزیز گویا به فراست دریافت که همه‌گفته‌های من با واسطه است، از این‌رو در نهایت ادب گفت: «شما روحانی هستید، باید موضع اصلاح و نصیحت داشته باشید، ولی بهتر است نوشته‌های شریعتی را بخوانید و در آن‌ها دقت کنید و به نقد آرای او بپردازید. این‌گونه اشکالی که ندارد هیچ، بسیار هم خوب است». بنده چنان که افتد و دانی، از خدایش که پنهان نیست چرا از بنده‌اش پنهان باشد، کمابیش شرمنده شدم. آن بزرگوار در ادامه از نشانی منزل پدر دکتر شریعتی یعنی استاد محمدتقی شریعتی پرسید که با گران جانی دوست عزیز ما، آقای علیزاده، روبه‌رو شد. این دیدار کوتاه دو نمره بزرگ داشت: یکی دوستی با آن جوان نیک‌اندیش بر اطلاع که بعدها وی از هجرت من به قم، موجب همکاری‌های بسیاری شد و در مسیر تبادل اسناد مبارزه و دیگری، آشنایی با استاد محمدتقی شریعتی مزینانی.

● شما سال‌ها در حوزه علمیه مشهد تحصیل کرده‌و از محضر استادان بنام این شهر بهره‌برده‌اید. در آن سال‌ها نقد اندیشه‌های دکتر شریعتی در مشهد، رواج پیدا کرده بود. علت علاقه به آشنایی شما با استاد محمدتقی شریعتی چه بود؟ آن سال‌ها آغاز اوج گیری اندیشه‌های زنده یاد دکتر علی شریعتی بود که واکنش‌های گوناگونی را در سطح جامعه به دنبال داشت و در شهرهایی، مخالفت‌هایی را برانگیخته بود، از جمله در شهر مقدس مشهد. به‌یاد دارم در یکی از سال‌ها مهم‌ترین رویکرد منبرهای مشهد، نقد آرای شریعتی بود، از جمله شیخ محمدرضا نوغانی از وابستگان رژیم شاهنشاهی و سخنگوی محافل آن چنانی که یک‌ده روز در نوغان و در مسجد امام رضا<sup>(ع)</sup> برپایه جزوه‌های «دکتر چه‌می‌گوید؟» بر ضد دکتر شریعتی سخن می‌گفت. ما نیز که در آغازین سال‌های طلبگی به‌سر می‌بردیم، به همین جریان غالب به اصطلاح «مخالفت با شریعتی» پیوسته بودیم. روزی در آستانه یکی از درهای ورودی مسجد گوهرشاد یک کتاب فروشی مستقر بود، درکنار صاحب آن کتاب فروشی که دوست دیرینه‌ام بود، ایستاده بودم که جوانی خوش‌سیما از راه رسید و از یکی از آثار دکتر شریعتی پرسید. بنده در آن روزگار جوانی با احساس مسئولیت هدایتگری، شروع کردم به نصیحت کردن آن جوان و تاخت‌وتاز به شریعتی و آرا و افکار او، درحالی‌که حتی یک کتاب از آن بزرگوار نخونده بودم. آن جوان عزیز گویا به فراست دریافت که همه‌گفته‌های من با واسطه است، از این‌رو در نهایت ادب گفت: «شما روحانی هستید، باید موضع اصلاح و نصیحت داشته باشید، ولی بهتر است نوشته‌های شریعتی را بخوانید و در آن‌ها دقت کنید و به نقد آرای او بپردازید. این‌گونه اشکالی که ندارد هیچ، بسیار هم خوب است». بنده چنان که افتد و دانی، از خدایش که پنهان نیست چرا از بنده‌اش پنهان باشد، کمابیش شرمنده شدم. آن بزرگوار در ادامه از نشانی منزل پدر دکتر شریعتی یعنی استاد محمدتقی شریعتی پرسید که با گران جانی دوست عزیز ما، آقای علیزاده، روبه‌رو شد. این دیدار کوتاه دو نمره بزرگ داشت: یکی دوستی با آن جوان نیک‌اندیش بر اطلاع که بعدها وی از هجرت من به قم، موجب همکاری‌های بسیاری شد و در مسیر تبادل اسناد مبارزه و دیگری، آشنایی با استاد محمدتقی شریعتی مزینانی.

## نگاهی به عناصر هنری قرآن کریم



کتاب شناخت

و توجه ویژه آن به این هنر ارزشمند است.

در این اثر بانگهای روش‌شناسانه، بحثی مطرح شده است تا قاعده‌مند به قرآن نگریسته شود و تحلیل براساس اصول به توافق رسیده از بخشی از آیات قرآن به‌دست آید. در فصل دوم، ریشه‌های فرهنگی و دینی بحث، بررسی و کوشیده شده است این موضوع از درون قرآن پی گرفته شود. «طنز مقدس» باتکیه بر ساختار بیانی قرآن، زمینه‌ها و علل توجه به موضوع نقد هنری را مطرح کرده و روند تاریخی توجه مفسران به این‌گونه آیات را مستند کرده است.